



تنهایی آدمی با تامل در روایت‌های نهج البلاغه

آدمی گرچه در میان دیگران می‌زید و به تعبیر برخی از فلاسفه «مدنی بالطبع» است، اما برخی ساحات وجودی وی، جز در تنهایی و توسط خود او به وقوع نمی‌پیوندد.

آدمی گرچه در میان دیگران می‌زید و به تعبیر برخی از فلاسفه «مدنی بالطبع; است، اما برخی ساحات وجودی وی، جز در تنهایی و توسط خود او به وقوع نمی‌پیوندد.

مثلا در عالم، کسی را یارای آن نیست که به جای دیگری بمیرد، یا به جای دیگری سد جوع کند، چرا که هر کدام از این ساحات، به غایت فردی و درونی اند. «مردن در تنهایی;، اتفاقا یکی از مسائل فلسفی در برخی دانشکده های فلسفه در غرب معاصر هم هست که در آن حیثیت بشدت انفرادی مرگ در آدمی مورد بحث قرار می گیرد.

ساحت علوم عقلی هم چنین است. کسی نمی تواند به جای دیگری فیلسوفی گری کند یا بیندیشد، چرا که امر تعقل و فلسفیدن ذاتی انسان عاقل است که حالت لنفسه و فی نفسه دارد. به همین خاطر خواندن تاریخ فلسفه یا تاریخ علم، چیزی غیر از فلسفیدن و عالم بودن است.

انسان به سبب دانایی ها یا شاید فرادانایی هایش، از قالب عصر و زمان خود فراتر می رود. زبان گفتارش را معاصران درک نمی کنند چرا که هم افق با آن اندیشمند، دراک نیستند. در پی وصف چنین حالتی اقبال لاهوری می سراید:

عصر من داننده اسرار نیست

یوسف من بهر این بازار نیست

همین وضع را می توان درباره «حکمت; نهفته در گنجینه وجود انسان هایی چون امام علی(ع) جست که حجاب معاصرت، باعث می شود طبق روایت تاریخی، حضرت با چاه سخن بگوید. دلیل چنین اتفاقی چیزی نیست جز ناتوانی معاصران از فهم عمق سخن امام(ع).

دکتر علی شریعتی درباره این فضای پیرامون امام علی(ع) می گوید: او در میان «تن;ها هم تنها بود.

یعنی انسان هایی که در اطراف او بودند، او را درک نمی کردند و نمی فهمیدند و جالب این که خود امام علی(ع) در جایی می گوید: «غدا ترون ایامی و یکشف لکم عن سرائری و تعرفونی بعد خلّو مکانی و قیام غیری مقامی; (نهج البلاغه خطبه 149)

یعنی فردا روزهای مرا می بینید و خصائص ناشناخته من برایتان آشکار می گردد و پس از تهی شدن جای من و ایستادن دیگری به جای من، مرا خواهید شناخت.

او همچنین به فضای اجتماعی پیرامون خود اشاره می کند و تنهایی خویش را که تمثیلی از تنهایی انسان داناست، باز می نمایاند.

«پس از وفات پیامبر(ص) و بی وفایی یاران، به اطراف خود نگاه کرده یآوری جز اهل بیت خود ندیدم، که اگر مرا یاری کنند، کشته خواهند شد، پس به مرگ آنان رضایت ندادم. چشم پر از خار و خاشاک را ناچار فرو بستم و با گلویی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود، جام تلخ حوادث را نوشیدم و خشم خویش فرو خوردم و بر نوشیدن جام تلخ تر از گیاه حنظل، شکیبایی نمودم.;

باز در جایی دیگر به همین واقعیت اشاره می فرماید:

«ای اهل کوفه! گرفتار شما شده ام که سه چیز دارید و دو چیز ندارید: کربهایی با گوش های شنوا، گنگ هایی با زبان گویا، کورانی با چشم های بینا. نه در روز جنگ از چونان شتران دورمانده از ساربان است، که اگر از سویی جمع آوری شوند از دیگر سو، پراکنده می گردند. به خدا سوگند، می بینم که اگر جنگ سخت شود و آتش آن شعله گیرد و گرمی آن سوزان، پسر ابوطالب را رها می کنید و مانند جدانشدن زن حامله پس از زایمان از فرزندش، هر یک به سویی می گریزید، و من در پی آن نشانه ها روانم که پروردگارم مرا رهنمون شده و آن راه را می روم که رسول خدا (ص) گشوده و همانا من به راه روشن حق گام به گام ره می سپارم.;

بنابراین برخی اوقات اگر بخواهیم چیزی بگوییم که از زبان عادت مردم بالاتر باشد، کار دشواری خواهیم داشت. خیلی ها به استانداردها؛استانداردها؛ عادت کرده اند و دیدن بالاتر از آن برایشان سخت است.

با وجود این وضع؛ اما این تنهایی وجهی الهی هم دارد. آدمی در تنهایی و خلوت است که به ارتباطی درونی با خدای هستی دست می زند و در همان خلوت است که مسندنشین مراقبه و تامل برای خود شناسی می شود تا اتحاد میان او و مبدا آفرینش بروجهی عاشقانه و عارفانه برقرار شود. مولوی می گوید:

جان شیران و سگان از هم جداست

متحد جان های مردان خداست

این جان های متحد در تنهایی خود، از چنان اتصال معنوی در میان خود برخوردارند که هیچ فاصله ای نمی تواند میان آنها به وجود آید. آدمی تنهاست تا ره کمال معنوی خود را به تحقیق، خود ببیند.

سید امیرحسین اصغری - جام جم